

بهرام گور و گور بهرام در اقلید

محمد میرزایی

دانشجوی رشته‌ی کارشناسی ارشد ادبیات
دانشگاه آزاد اسلامی واحد اقلید - فارس

مرگ بهرام جنبه‌های افسانه‌یی و یا شاید اساطیری زیادی به خود گرفته است و این باعث شده است که حتا استاد و مورخ بزرگی چون دکتر عبدالحسین زرین کوب قسمت اعظمی از این داستان‌ها را افسانه بداند و نتواند نظری قاطع بدهد: «درباره‌ی سلطنت بهرام پنجم (۴۲۸-۴۲۰م) و احوال و اوصاف شخصی او پاره‌یی جزئیات جالب در بعضی منابع شرقی هست که به نظر می‌آید به هر حال بیش‌تر از افسانه‌های تاریخی بعد از او مأخوذ باشند تا از روایات تاریخی. اقامت طولانی او در حیره و در نزد نعمان و پسرش منذر، ظاهراً نوعی تبعید به‌شمار می‌آید و برخلاف مشهور نمی‌بایست از دوران شیرخوارگی بهرام شروع شده باشد.

... هم‌چنین روایات مربوط به شاعری او، داستان عشق‌ها و شکارهایش، و اخبار راجع به این‌که به چندین زبان سخن می‌گفته است، به نظر می‌آید از اجزاء نوعی رمان تاریخی که درباره‌ی او به‌وجود آمد و بعدها مأخذ پاره‌یی حکایات هفت گنبد نظامی هم گشت، باید بوده باشد. حتا مرگ او نیز بر حسب روایت شاهنامه، در دنبال استعفای وی و به اجل طبیعی روی داده است، در غالب این‌گونه روایات رنگ افسانه یافته است. گفته‌اند که وی در پی گوری اسب می‌تاخت، در چاه یا مردابی ناپدید شد. البته ممکن است این واقعه را بعدها از روی داستان پیروز که در گودالی جان سپرد، ساخته باشند.

... به نظر می‌آید بیش از علاقه به شکار گور، آن‌چه موجب شهرت وی به این نام (بهرام گور) شده است، شباهت احوال وی به این حیوان بیابانی باشد در چالاک‌ی و عشق به بیابان. (تاریخ مردم ایران، ۱۳۸۴، به تلخیص از صص ۴۶۰-۴۵۷)

۳- بهرام گور از کودکی تا مرگ

الف. در تاریخ بلعمی درباره‌ی مرگ این خسرو ایرانی این‌گونه آمده است: «یک روز بهرام به صید رفته بود، از دور آهوئی بدید، اسب برانگیخت و همی تاخت. در آن بیابان چاهی بود کهن، ناگاه پای اسب بهرام بدان چاه فرو شد و او را بدان چاه افکند و مرد گرد شدند و خواستند که او را برکشند. اسب را برکشیدند، بهرام را هر چه طلب کردند، نیافتند. و مادرش را خبر دادند و بر سر چاه آمد و آن‌جا بنشست با خروارها خواسته که او را از چاه برکشد و در گور کند. چهل روز بر سر چاه نشسته بود، تا هر چه در چاه آب بود، برکشیدند و بهرام را نیافتند. پس مادرش ستوه شد و از آن‌جا بازگشت.» (تاریخ بلعمی، ۱۳۷۲، ص ۱۴۶)

ب. در فارسنامه‌ی ابن بلخی نیز آمده است که: «... پس قضای ایزدی چنان بود کی بهرام روزی در نخچیرگاه از دنبال خرگوری می‌دوانید و در پاره زمین شوره، آبی تنگ ایستاده بود. اسپش در آن‌جا افتاد و فرو شد و چندانک بیش‌تر نیرو می‌کرد، فروتر می‌رفت تا ناپدید شد، و ملک او را مدت، بیست و سال بود.» (فارسنامه‌ی ابن بلخی، ۱۳۶۳، ص ۸۲)

□ ای ز بهرام گور داده خبر
نه که بهرام گور با ما نیست
گور بهرام نیز پیدا نیست
آخر از پایمال گور نرست...
نظامی

۱- مقدمه

آن‌چه که درباره‌ی بهرام گور نوشته‌اند، هرچند پایه در تاریخ دارد، ولی نیم بیش‌تری از آن افسانه است. اگرچه ما نمی‌توانیم نظری قاطع درباره‌ی این پادشاه تاریخی - افسانه‌یی صادر کنیم، ولی این نباید سبب شود که از تاریخ گران‌مایه‌ی باستان ایران‌زمین، چشم‌پوشی کنیم. شاید همین مقاله‌ها و نقد و نظرها بتواند ما را به سوی حقیقتی که وجود داشته، راهنمایی کند.

آن‌چه مرا بر آن داشت که درباره‌ی این موضوع دست به قلم ببرم و بنویسم، شاید بیش‌تر حب وطن باشد؛ گاهی اوقات می‌اندیشم که ممکن است امشب در روستای اسپاس اقلید فارس چند قدمی بهرام گور خوابیده باشم و این برایم وسوسه‌یی شده است.

۲- بهرام گور از کودکی تا مرگ

بنا به شواهد موجود و کتب تاریخی (هفت‌پیکر نظامی، شاهنامه‌ی فردوسی، تاریخ بلعمی، تاریخ طبری، مجمل‌التواریخ و القصص و...) که تعداد آن‌ها کم هم نیست، می‌توان تاریخ زندگی بهرام گور را یک‌جا جمع کرد و نوشت. از بیش‌تر این کتاب‌ها این‌گونه برمی‌آید که بهرام پنجم، پانزدهمین پادشاه سلسله‌ی ساسانی، پسر یزدگرد اول، از کودکی به یادیه‌یی در حیره فرستاده می‌شود. پدرش او را به نعمان (بنا به روایت طبری و نظامی) یا به منذر بن نعمان (بنا به روایت فردوسی) می‌سپرد تا تربیت شود. در این مدت که بهرام از ایران دور بوده است، بزرگان ایرانی یکی‌دیگر از شاهزادگان به‌نام «خسرو» را به پادشاهی برمی‌گزینند. منذر با لشکر عرب به پشتیبانی بهرام می‌آید و عقبت قرار می‌شود که تاج پادشاهی را میان دو شیر نهند و هر کس که آن را برداشت، پادشاهی از آن او شود. خسرو حاضر به چنین کاری، از ترس از جانش نمی‌شود و بهرام، شیران را می‌کشد و تاج بر سر می‌نهد.

نکته‌یی که گفتن آن در این‌جا بی‌فایده نیست، این است که بهرام به شکار حیوانات علاقه‌ی خاصی داشته است و به همین جهت در شکار آن‌ها از مهارت خاصی هم برخوردار بوده است. شواهد فراوانی موجود است ولی ما در این‌جا به این رباعی معروف خیام بسنده می‌کنیم:

آن قصر که جمشید در او جام گرفت

آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت

بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر

دیدی که چه‌گونه گور، بهرام گرفت؟

ج. بنابر نوشته‌ی شاهنامه‌ی فردوسی بهرام به سال ۴۳۸ یا ۴۳۹ به مرگ طبیعی درگذشت. اما غالب مورخان اسلامی در این مورد به افسانه‌گویی پرداخته، نوشته‌اند که وی به هنگام شکار گورخر در محلی واقع در میان اصفهان و شیراز با اسب در باتلاقی فرو رفت و برای همیشه ناپدید گردید. (تاریخ ده هزار ساله‌ی ایران، ۱۳۷۲، ج ۲)

د. ... و او را بهرام گور از آن سبب گویند که گور را تنها گرفتگی و گویند او را سه اسب بود، یکی را گورانگیز می‌گفتند و یکی را گورافکن و یکی را گورگیر و آن اسبی که نام او گورگیر بود، کمند به فتراک داشتی، چون خواستی که گور را زنده بگیری، بر آن اسب نشستی و آن اسب که گورانگیز بود بر وی یک عمود بود و آن عمود را بینداختی و دست و پای گور را بشکستی و بیفکندی و آن اسب که گورافکن بود ترکش داشت و صد چوبه تیر خدنگ در او بود و بر گور زد. ... (آورده‌اند که...؛ ص ۳۴)

در دیگر آثار نیز در شرح مرگ بهرام و شهرت او به بهرام گور چیزهایی آمده است که آوردن همه‌ی آن‌ها در یک مقاله در مجله‌ی حافظ مقدور نیست. به هر حال، گور بهرام هنوز در ایران مشخص نشده است و چه بسا که هر جا که شوره‌زاری بوده است، امروز نام «گور بهرام» به خود گرفته است. آرامگاه کورش (در پاسارگاد)، داریوش، خشایارشا و دیگر پادشاهان هخامنشی (در تخت جمشید) و تعدادی از شاهان ساسانی و باستانی ایران، امروزه معلوم و مشخص‌اند. اما تعدادی از این پادشاهان افسانه‌یی - تاریخی به‌گونه‌یی مرموز، هنوز معلوم نیست که در کجای این خاک پهناور خفته‌اند که بهرام هم یکی از آن‌هاست.

۴- گور بهرام در روستای آسپاس اقلید

به صورت حاشیه، نکته‌یی که در ابتدا قابل یادآوری است، این است که نوشتن این مقاله به این معنی نیست که گور بهرام به‌طور قطعی و صد در صد در روستای آسپاس اقلید است؛ شاید نوشتن این متن، دیگران را برانگیزد به نوشتن قراین و شواهد نزدیک‌تری.

من بنده، متولد روستای آسپاس از توابع شهرستان اقلید استان فارس می‌باشم. باتلاقی در روستای ما وجود دارد که به آن «گور بهرام» می‌گویند. گویا این نام در جاهای دیگر کشور پهناور ایران از جمله کازرون، نیشابور، شورشستان از توابع شهرستان آباده و... نیز وجود دارد. بنا به قرآینی که در ذیل آورده می‌شود، احتمال داده می‌شود که باتلاقی که در روستای آسپاس واقع شده است، گور بهرام باشد.

۱- از زمان قدیم، نام «گور بهرام» بر این باتلاق بوده و هست. امروزه پیرمردان این روستا که بعضی از آن‌ها بالغ بر ۱۰۰ سال هم دارند، از اجدادشان شنیده‌اند که آن‌ها هم از اجدادشان شنیده بوده‌اند که «این جا گور بهرام است.»

۲- فارسنامه‌ها شواهد خوبی بر این موضوع می‌توانند باشند. از جمله در فارسنامه‌ی ناصری آمده که: «چشمه‌ی گور بهرام: از بلوک سرحد چهاردانگه به مسافت کمی جنوبی «آسپاس» است.» (فارسنامه‌ی ناصری، ۱۳۶۷، ص ۱۵۹۸)

۳- منطقه‌ی فارس از دیرباز، جایگاه پادشاهان باستانی ایران بوده است. بنابراین احتمال این که گور بهرام در پارس باشد، بیش‌تر از جاهای دیگر است. به‌عنوان مثال یکی از شواهد موجود را می‌آوریم:

«کاخ ساسانی: ... بنای معظمی است از سنگ و گچ ساخته شده. گنبدها و ایوان‌ها و اطاق‌ها و دهلیزهای متعدد دارد و از آثار بهرام گور یا بهرام پنجم ساسانی است.» (اقلیم پارس، ۱۳۷۵، ص ۸۷)

۴- دهی در نزدیکی روستای آسپاس به نام «کوشک‌زر» واقع شده است که به‌نظر می‌آید، یکی از آن هفت گنبدهای (کوشک‌های) بهرام گور باشد.

«کوشک زر: ... در ابتدای دشت ویرانه‌های قلعه‌هایی است که به نام کوشک زر خوانده می‌شود و چنین شهرت دارد که این محل بقایای همان هفت گنبد معروف بهرام گور است.» (اقلیم پارس، ۱۳۷۵، ص ۳۲۷)

«کوشک زرد: پنج فرسخ میانه‌ی مغرب و شمال «آسپاس» است. در میان اهل فارس مشهور است که گنبد زرد از هفت گنبدان شاه بهرام در کوشک زرد بوده است.» (فارسنامه‌ی ناصری، ۱۳۶۷، ص ۱۳۵۷)

۵- «تل آسپاس یا تل دختر یزدگرد» احتمال دیگری است که گور بهرام باید در این روستا باشد. مردم این روستا بر این عقیده‌اند که مومیایی دختر یزدگرد سوم در زیر این تل خاک است و اگر کسی بخواهد آن را بردارد، آب، «دشت آسپاس» را فرا می‌گیرد. بنا به گفته‌ی یکی از شاعران این روستا، در سال‌های ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ کتابی بدون جلد به‌دست ایشان رسیده بوده است که درباره‌ی تاریخ ساسانیان بوده است و ایشان مقداری از آن را در شعری که در وصف روستای آسپاس سروده است، آورده است و بنابر این شعر، نام روستای «آسپاس» برگرفته از نام دختر یزدگرد سوم یا دختر سوم یزدگرد است:

«... گویا در دوره‌ی پیشینیان دختری می‌زیست از ساسانیان
کاو به دهقان زاده‌ی دل‌باخته وز پی عشق‌اش بنایی ساخته
«آسپاس» نام‌اش بود اسم همان دخت سوم یزدگرد آن زمان»
در ادامه‌ی این شعر درباره‌ی مرگ بهرام نیز آمده است که:

«... این محل بوده است از بهر شکار تا کشد بهرام گورش را به زار
روزی از آن روزگاران کهن چون بشد بهرام در دشت و دمن
در پی گوری روان شد پادشاه لاجرم شد دور از خیل و سپه
آن زمان عمرش سرآمد ای رفیق! عاقبت گورش شده آبی عمیق
«گور بهرام» اش چنین نامیده‌اند آب آن را تا بساتین برده‌اند»
۶- سفال‌ها و ظروف پیدا شده در «تل سید عبداللّهی» واقع در این روستا نشان از باستانی بودن این روستا دارد.

«آس پاس: «...» در بین راه ده بید به آس پاس نزدیک حسن آباد
ته‌یی بود که تک سفال‌هایی از ظروف ماقبل تاریخ در اطراف آن دیده
می‌شد، ولی به‌علت کوچکی تپه و نبودن کارگر مورد گمانه‌زنی قرار
نگرفت. در آس پاس باتلاق معروف به گور بهرام و تپه‌ی سید عبداللّهی
مورد بازدید واقع شد. این تپه که در سه کیلومتری آس پاس قرار دارد،
خاک‌برداری شده و زارعین خاک را برای زراعت برده‌اند. تکه سفال‌های
زیادی هم‌زمان با تل باکون (۳۵۰۰ ق. م.) در اطراف آن دیده می‌شد.
(اقلیم پارس، ۱۳۷۵، ص ۵۰۵)

دیگر آثار باستانی موجود در نزدیکی روستای آسپاس (منطقه‌ی سرحد چهاردانگه) که به‌گونه‌یی به بهرام گور ربط دارند عبارتند از:
«تل باستانی معروف به قصر بهرام در خسرو شیرین مربوط به دوران تاریخی - تل قصر بهرام در کافتی معروف به قصر کافوری مربوط

نامه‌ی چاپ نشده از دکتر محمد مصدق در موزه‌ی آثار خطی دکتر محفوظی

حسن امین

مرکز دایرةالمعارف انسان‌شناسی و موزه‌ی آثار خطی و فرهنگی دکتر محمد مصدق محفوظی، گلگشتی فرهنگی برای متفکران، استادان، پژوهشگران، دانشگاهیان، دانشجویان رشته‌های مختلف و مردم علاقه‌مند به تاریخ و تمدن ایرانی و اسلامی است.

میراث مکتوب شامل کتب خطی، خطوط اسلامی قسمت اعظم این موزه را تشکیل می‌دهد. نقاشی، سکه، مهر، انگشتری، قلمدان، قاب، آینه و انواع دیگر «صنایع مستظرفه» زینت‌بخش این مجموعه‌ی قریب به ۸۰ هزار قطعه‌ی شده است که توانسته مورد تشویق سازمان‌های یونسکو، کنفرانس اسلامی و میراث فرهنگی قرار گیرد.

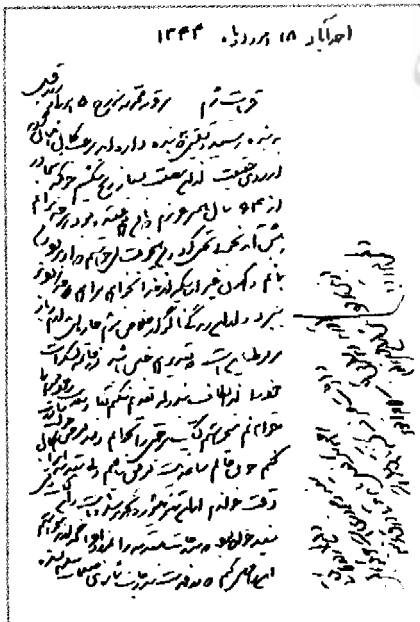
در این جا، تصویر نامه‌ی چاپ نشده از زنده‌یاد دکتر محمد مصدق مورخ ۱۸ مرداد ۱۳۴۴ را که در موزه‌ی دکتر محفوظی نگه‌داری می‌شود و من آن را نه در مجموعه‌ی دو جلدی کتاب نامه‌های دکتر مصدق تدوین محمد ترکمان یافتم و نه تاکنون در جای دیگر به چاپ رسیده است، زینت‌بخش این شماره‌ی مردادماه که یادآور کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است، قرار می‌دهم. مخاطب این نامه، معین نیست ولی معلوم است که اولاً این نامه در جواب تسلیت مخاطب به مناسبت فوت همسر دکتر مصدق نوشته شده است و ثانیاً، مخاطب این نامه مؤلف و نویسنده بوده است و دکتر مصدق اظهارنظرهایی نسبت به کتاب او کرده است هرچند عنوان کتاب معلوم نیست.

«احمدآباد - ۱۸ مرداد ۱۳۴۴»

قربانت شوم. مرقومه‌ی محترمه مورخ ۵ مرداد روز قبل به بنده رسید و تسلیتی که به بنده داده‌اید، موجب کمال امتنان گردید. از روی حقیقت از این مصیبت بسیار رنج می‌کنم، چون که متجاوز از ۶۴ [شصت و چهار] سال همسر عزیزم که با من هم‌عقیده بود، هر چه برایم پیش آمد، به خوبی تحمل کرد و من هیچ وقت نمی‌خواستم که او برود و من بمانم و اکنون غیر از این که از خدا بخواهم هرچه زودتر [مرا] ببرد و از این زندگی ناگوار خلاص شوم، چاره‌ی ندارم و باز مربوط به این است که تقدیر هم چنین باشد.

در خاتمه، تشکرات خود را از الطاف مبذوله تقدیم می‌کنم. بقاء و سلامت وجود محترم را

خواهانم. می‌خواستم کتاب مرحمتی را بخوانم و بعد عرض ارادت کنم، چون حال مساعد نیست، توفیق نیافتم ولی مقدمه‌ی آن را با کمال دقت خواندم. از این بهتر نمی‌شود که تحریر شده است. و این کتاب وقتی مفید خواهد بود که مندرجات مقدمه را به مورد اجرا گذارند. می‌خواستم این را عرض کنم که در فهرست مندرجات، شماره‌ی صفحات معلوم نشده و این کار در هر کتابی مفید و ضروری است چون که برای مراجعه به یک فصل باید تا مدتی ورق بزنند و اوقات صرف کنند تا آن را به‌دست آورند و بدین طریق [وقت خواننده‌ی] کتاب مزبور از بین می‌رود. بیش از این عرضی ندارم. دکتر محمد مصدق [امضا]



به دوران ساسانی - پایه‌ی سنگی یک آتشکده در روستای شولان مربوط به دوران ساسانی - قصر بهرام در کوشک زر مربوط به دوران ساسانی و... (اقلید در دامنه‌ی زاگرس، ۱۳۸۱، صص ۱۴۲ و ۱۴۳)

۷- «سنگ‌نیشته‌ی تنگ براق» مربوط به دوره‌ی ساسانی که در روستای تنگ براق واقع در چند کیلومتری روستای آسپاس پیدا شده نیز احتمال این‌که گور بهرام در این روستا باشد را بیش‌تر می‌کند.

۸- «... نیشته‌ی مزبور بر تخته سنگی به ابعاد ۱ متر در ۱/۴۰ متر بوده، مشتمل بر ۱۶ سطر که هر سطر ۹۰ سانتیمتر طول دارد و تخته سنگی در وسط تنگ براق نزدیک دهانه‌ی صفه‌ی کوچک غار کم‌عمقی که در دل کوه پیش رفته است به پهلو قرار دارد... می‌توان پنداشت یکی از شاهنشاهان ساسانی که شاید بهرام باشد به‌مناسبت شکار و عبور از این محل بیلاقی آن را به یادگار گذارده است. (اقلیم پارس، ۱۳۷۵، ص ۱۵)

۹- نوعی پوشش گیاهی و زمین‌های شوره‌زاری که در اطراف این باتلاق وجود دارد، گواه دیگری است. نوعی خاک در اطراف این باتلاق وجود دارد که مردم روستا به آن «خاک سوخته» می‌گویند و کسی جرأت نمی‌کند وارد آن شود، زیرا می‌ترسد که غرق شود. ■

فهرست منابع

- ۱- آورده‌اند که... (مجموعه‌ی داستان‌های ایرانی)، به کوشش و تصحیح دکتر ابوالفضل قاضی، انتشارات دانشگاه ملی ایران.
- ۲- اقلید در دامنه‌ی زاگرس، عبدالعلی آیین‌مهر، اداره‌ی فرهنگ و ارشاد اسلامی اقلید، بهار ۱۳۸۱
- ۳- اقلیم پارس، سیدمحمدتقی مصطفوی، چ دوم، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و نشر اشاره، تهران، ۱۳۷۵
- ۴- تاریخ مردم ایران (ایران قبل از اسلام)، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، چ نهم، انتشارات امیرکبیر، ۲ جلد، تهران، ۱۳۸۴. ۵- تاریخ ده هزار ساله‌ی ایران، عبدالعظیم رضایی، چ چهارم، انتشارات اقبال، ۲ جلد، بهار ۱۳۷۲. ۶- فارسنامه‌ی ناصری، میرزا حسن حسینی فسایی، تصحیح و تحشیه از دکتر منصور رستگار فسایی، چ اول، ۲ جلد، چاپخانه‌ی سپهر، تهران، ۱۳۶۷
- ۷- فارسنامه‌ی ابن‌بلخی، به اهتمام گای لسترانج و آلن نیکلسون، چ دوم، نشر دنیای کتاب، ۱۳۶۳
- ۸- گزیده‌ی تاریخ بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد بلعمی، انتخاب و شرح دکتر رضا انزایی‌نژاد، چ پنجم، چاپ‌خانه‌ی سپهر، تهران، ۱۳۷۲.